

邪崇

# 邪崇

—— 大圓子◎著 ——

تسخیر شده

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای



فصل اول: کابوس

چی-یان با شوک از خواب بیدار شد. لباسهایش خیس عرق شده و قلبش مانند طبل میکوبید. او به آرامی چشمانش را باز کرده و به نور نارنجی رنگ چراغ کنار تختش عادت کرد. نور روشن مانند نهری در اتاق نشیمن جاری شده بود. آن موقع توانست از روی آسودگی خیال آهی بکشد و با دستش گردنبند یشم آویزان به گردنش را لمس کند.

او خواب دیده بود که به دانشگاه برگشته ....

وقتی دانشجوی دوره کارشناسی بود در خوابگاه زندگی میکرد و اتاقشان با چهار دانش آموز دیگر مشترک بود. دستشویی، حمام و تمام مکانهای شستشو مشترک بودند و در کنار راهرویی با یک تا چند اتاق قرار داشتند.

او خواب دید که به توالی رفته وقتی برمیگشت خودش را درحالی یافت که جلوی اتاق قفل شده ایستاده است. هر قدر با صدای بلند بقیه را صدا میزد یا دستگیره در را تکان میداد جوابی نمیشنید او نام هم اتاقی

هایش را بلند صدا میزد.

« درو باز کنین منم چی-یان!» ولی فایده نداشت.

بدون هیچ دلیلی نمیتوانست ببیند یا بشنود درون اتاق چه اتفاقی در حال رخ دادن است. غیر از سه هم اتاقیش، کس دیگری هم بود: "یک چی-یان دیگر!!!"

آن "چی یان" به هم اتاقی هایش هشدار میداد که در را باز نکنند و به آنان میگفت: «اونی که بیرونه انسان نیست!!»

هم اتاقی هایش که مدت زیادی را با او گذرانده بودند او را بیرون اتاق نگهداشتند.

آن "چی یان" پشت سر هم اتاقی هایش ایستاده بود به نظر میرسید میتواند او را ببیند ناگهان سرش را بالا آورد، لبخندی روی لبانش نقش بست و به او نیشخند زد .... در این موقع بود که چی یان با شوک از خواب برخاست.

چی یان آدم مادی گرایی نبود یا میشد گفت او بدبین یا شکاک نیست ... هیچ نوع قدرت ماورای الطبیعه ای هم نداشت، "چشم سوم" هم نداشت که مانند آنچه کتابها و تلویزیون می گفتند بتواند اشباح را

ببیند او فقط حضورشان را حس میکرد. دور و برش پرسه میزدند و پر از هاله شرورانه ای بودند.

او از زمانی که کوچک بود میتوانست این چیزها را حس کند ولی فقط میتوانست تنهایی با آنها روبرو شود و نمیگذاشت کسی این را بداند تا اینکه وقتی ده سال داشت از پله ها هل داده شد.

دوربین های سی سی تی وی<sup>۱</sup> مرکز خرید نشان میدادند که هنگام رخ دادن آن اتفاق او تنها بوده و اینکه او خودش عامل سقوط است. مادر بزرگش در بیمارستان خیلی مراقبش بود و زمانی که داشت لباسهایش را عوض میکرد متوجه جای یک دست سرخ و کوچک و تقریباً نامرئی روی کمرش شد.

مادر بزرگش شدیداً شوکه شد و این موضوع را در اولویت قرار داد و تمام دوره بستری در بیمارستان کنار چی یان ماند. وقتی حالش خوب شد مادر بزرگش او را به یک معبد تائویی بسیار مشهور برد.

چی یان هنوز آن راهب تائویی را بیاد داشت هرچند صورتش در خاطر او کدر شده بود ولی راهب نخ سرخ سعادت را دور مچش بست و به او توصیه کرد از آن چیزها فاصله بگیرد زیرا آنها قصد دارند او را بکشند

و جایش را بگیرند....

در آن زمان چی یان هنوز هیچ سرنخی نداشت ولی یکماه بعد پس از  
شام، نخ سرخ بریده شد . بنظر میرسید انتهایش را با سیگاری سوخته  
اند.

مادر بزرگش با عجله او را دوباره به دیدن راهب برد ولی راهب حاضر به  
دیدن آنها نشد. از طریق شاگردش پیغامی رساند و به آنها اطلاع داد  
که چی یان ضعیف متولد شده است و قدرت های او نیز چندان زیاد  
نیستند که بتواند از چی یان محافظت کند. پس آنها باید دنبال کمک  
های دیگری باشند.

اهمیت نداشت مادر بزرگ چی یان چقدر التماس کرد راهب حاضر نشد  
آنها را ببیند ولی سرانجام حاضر شد با مادر بزرگش تنهایی دیدار کند.  
وقتی مادر بزرگ برگشت چشمانش سرخ بودند انگار گریه کرده بود. او  
همراه چی یان رفت تا از دیگر راهبان کمک بگیرد ولی هیچ فایده ای  
نداشت.

اگر آن راهب مشهور دستش در برابر همه چیز بسته بود بقیه چه کاری  
از دستشان بر می آمد؟ هیچ کسی حاضر به کمک نشد.

در آن دوره، اگر مادر بزرگش اینقدر مراقبش نبود حتما چی یان می



مرد. بعلاوه تحت حمایت و مراقبت مادر بزرگش چی یان خیلی بهتر شده و میتوانست از هر خطری اجتناب کند. همه چیز داشت بهتر میشد مادر بزرگش از فامیل هایش درخواست کمک کرد و با سختی زیادی موفق شد گردنبند یشم اجدادی را برایش بیاورد، سپس آن را به نخ سرخی وصل کرده و به چی یان داد.

در حالیکه چی یان هنوز میتوانست نگاه خیره "آنها" را احساس کند، گاهی میتوانست صداهاى پر از خشم و ناراحتی که از خودشان در می آوردند را هم بشنود ولی بنظر میرسید یک پرده نازک او را از "آنها" جدا کرده است و اجازه نمیداد نزدیکش بشنود و به او آسیبی برسانند.

هرچند بنظر میرسید اخیرا قدرتهای گردنبند یشم ضعیف شده بود زیرا چی یان میتوانست آنها را کنار خودش احساس کند بی قراری و فشار آنها بیشتر شده بود.

والدین چی یان وقتی ۹ سال داشت در یک تصادف مرده بودند. از آن زمان به بعد پدر بزرگ و مادر بزرگش او را بزرگ میکردند. وقتی او دانشجوی سال دوم بود پدر بزرگش فوت کرد. مادر بزرگش هم پاییز دنبال پدر بزرگش رفته و این دنیا را ترک کرد و چی یان را همراه با دایش تنها گذاشت.

دایش همیشه سرش با کار گرم بود و آنها چندان صمیمی نبودند.

بعلاوه دایی او به کارهایی که مادر بزرگش در این مدت انجام میداد شدیداً بدبین بود و اعتقادی به این کارها نداشت.

اینکه مثلاً درباره این موضوع میگفت که چی یان ضعیف متولد شده و بهمین دلیل توجه اشباح شرور را به خود جلب میکند، اینکه چی یان را برای عبادت خدایان می برد و با راهبان دیدار میکردند ... با اینکه او جلوی مادر پیرش را نمی گرفت اما اصلاً از کارهایش حمایت هم نمیکرد.

پس الان چی یان برای حفظ جانش باید به خودش متکی می ماند.

به لطف والدینش و پدربزرگ و مادر بزرگش نگران وضع معیشت و زندگی خود نبود. والدینش یک خانه به همراه همه پس اندازشان را برای او ارث گذاشته بودند همینطور موجودی و سهامی را در شرکت دایش برای او باقی گذاشتند.

بعلاوه پدربزرگ و مادر بزرگش ثروتمند بودند آنها با دلی شکسته فرزند دخترشان را نگهداری میکردند. مادر بزرگ چی یان او را خیلی دوست داشت پیرزن از تمام ارثیه چی یان مراقبت میکرد و کمک کرده بود آنها را سرمایه گذاری کند.

پس از فوت او مقدار زیادی از سهامش را برای چی یان باقی گذاشت.

همانطور که چی یان زندگیش را در زیر ترس از دست دادن جانش ادامه میداد برعکس دیگر مردم هیچ هدفی برای موفقیت نداشت. یک کار مربوط به تخصص خودش پیدا کرد و مصرانه روی آن شغل ماند.



او گوشی موبایش را احساس کرد ساعت ۳:۵۹ دقیقه صبح را دید. هر بار از یک کابوس بیدار میشد ساعت دقیقا ۳:۵۹ دقیقه بود. اما او از کودکی با ارواح شرور دست به گریبان بود و تا زمانی که آسیبی به او نمیرسید علاقه ای به جزئیات کوچک ماجراهایش نداشت.

از آنجا که دیگر خواب آلود نبود گوشی را گرفته و به سراغ برنامه های موبایلش رفت ... همه جور پست آنلاینی را نگاه کرد ، پست های جدید دوستانش را دید آرام شده و احساس سرزندگی برگشته بود .ضربان قلبش آرام تر شده و دوباره جان تازه ای گرفت.

ساعتهایش را همین طور میگذراند تا وقتی که نور خورشید در ساعت ۷ صبح از لای شیشه پنجره به او می تابید. بعد از تخت بیرون آمده و چراغ اتاق و نشمین را خاموش میکرد و آماده میشد تا دوش بگیرد.

آپارتمانی که والدینش برای او گذاشته بودند در شهر قرار داشت تقریبا در سایه بود و نور زیادی به آن نمیرسید چی یان همیشه احساس



میکرد زندگیش توسط خورشید به او اهدا شده بهمین دلیل در زیر نور و گرمای خورشید آرامش بیشتری را احساس میکرد. پس یک آپارتمان آفتابگیر نزدیک محل کارش گرفت.

پیش از اجاره کردن آنجا حتی از کسی خواست تا آن مکان را بررسی کند و مطمئن شود آن خانه پر از انرژی یانگ و فنگشویی مناسبی است. این مسائل شاید برای دیگران مهم نبود ولی برای چی یان اهمیت زیادی داشت.

یک چیز خوبی که بابت وضعیتش از آن سپاسگزار بود تیزبینی بخاطر شناختن کلاهداران بود و میتوانست با یک گفتگوی کوتاه بفهمد چه کسی یک ارباب معنوی واقعیست و چه کسی یک متقلب است.

باتوجه به شرایط ویژه اش، چی یان همیشه احساس نفرت انگیزی نسبت به آینه ها، بازتاب چیزها روی سطوح، دیوارها و چیزهایی که دارای انرژی یین بودند و مکان های ماورایی داشت. بدین شکل باوجود اینکه این کار سالمی نبود اما او همیشه از ظروف یکبار مصرف استفاده میکرد زیرا این مواد دست ساز انسانی به سختی تسخیر میشدند.

هرچند او نمیتوانست هیچ آینه ای داشته باشد اما هنوز نیاز داشت تا سر و وضعش را بررسی کند ولی به او توصیه شد یک آینه را در بهترین موقعیت خانه قرار دهد.

وقتی حمام کرد، موهایش را در برابر آینه مرتب کرد ناگهان انعکاس تصویرش سرش را بالا گرفته و به رویش نیشخند زد.

چی یان شانه را پرت کرد و کیفش را گرفت و با عجله از خانه بیرون رفت. پس از اینکه سوار اسانسور شده بود هم قلبش به تندی میکوبید خوشبختانه ساعات اولیه روز بود و او در مکانی مرفه زندگی میکرد زیرا به ناحیه تجارت مرکزی نزدیک بود.

اجاره ش ارزان نبود و تمام ساکنانش کارمندان ادارات بودند بدین شکل آسانسور با آدمهای زیادی حرکت میکرد. بوی صبحانه گرم در هوا پیچیده بود سرزندگی محیط اطرافش به چی یان کمک میکرد خودش را از آن وحشت اولیه بیرون بکشد.

چی یان وقتی در موقعیت های بحرانی قرار میگرفت گردنبندش را لمس میکرد با اینکه هیچ آسیب فیزیکی تجربه نکرده بود ولی متوجه شد این اواخر اتفاقات زیادی برایش رخ میدهد. امکان داشت گردنبند روزی قدرت محافظ خودش را از دست بدهد پس پیش از این اتفاق باید جایگزین مناسبی برای آن می یافت.

در این افکار بود که گوشه خود را بیرون کشیده و تصمیم به رفتن گرفت.

## The Haunted

نویسنده: دایوان زی

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای ۱۴۰ فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق شین!

[https://t.me/lotus\\_sefid](https://t.me/lotus_sefid)



لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه  
هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

بزودی پایان می یابد

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

بزودی شروع میشه

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها وهمینطور

نسخه های تک رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

[https://t.me/lotus\\_sefid](https://t.me/lotus_sefid)

@myAnimes

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها

اون رو دریافت کنید.

سایت [myanimes.ir](http://myanimes.ir)

@myAnimes

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار

و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این

کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!